

پس از ختم بازی بزرگ در قرن ۱۹ انگلیس‌ها و روسها سرحدات کنونی افغانستان را علامه‌گذاری و به منظور رفع تهدید، این کشور را به صفت خط حایل در میان شان به رسمیت شناخته و بعد از امضای موافقت‌نامه در اوایل قرن ۲۰، تا انقلاب اکتبر به آن عهدنامه پای‌بند ماندند. متأسفانه در افغانستان امروزی، زمانیکه موافقت‌نامه‌ها و تعهدات امضا می‌گردد، پس از آن تهدید و بی‌ثباتی افزایش می‌یابد. بهترین مثال در این زمینه امضای ده‌ها موافقت‌نامه و تفاهم‌نامه‌های استراتژیک و غیره با قدرت‌های بزرگ جهانی و منطقوی است که پس از آن، تهدید تروریسم، بی‌ثباتی و ناامنی به شدت افزایش یافته است. تعهدات و امضاگذاشتن به پای یک سند، اگر در دیگر کشورها جلوه‌ی انسانی گرفته و به عهدنامه‌های حقوق بشری، و میثاق‌های بین‌المللی و انسانی جا بدل کرده، در این دیار به نقض حقوق انسان، کشتار انسان، فریب و ریا و تزویر ویا به سقوط اخلاقیات جا بدل کرده است. در جریان روزهای پسین، نگرانی بین‌المللی و مقامات مسئول کشور از اوضاع نهایت افزایش یافته و از اوضاع چنین استنباط...

عبدالخالق آزاد

## چگونگی کار ستون پنجم و روش اکمال مخالفان

### مقدمه

مشکل عمده‌ی این جنبش‌های خودجوش، نداشتن سلاح، ناتوانی مالی و انسجام است، که دولت با درک آن موضوع با خیزش‌های مردمی به بازی چندبُندی می‌پردازد. این دو روند، به ویژه پس از سال ۲۰۰۶ که مرحله‌ی تدارک و اکمال ویا آرایش سازمان‌های تروریستی در بستر استخبارات منطقه‌نهایی و برای اقدامات عملی به مرحله اعزام و جابه‌جایی وارد گردید، در کنار هم اما در تقابل با هم ویا رویاروی هم توسعه یافته است. سبک کار تدارک اکمال و اعزام سازمان‌های تروریستی ضرورت به بررسی ندارد. در این مورد کار زیاد صورت گرفته و به شکل کافی سخن زده شده است. هدف این قلم چگونگی ایجاد توسعه و راه اندازی مقاومت‌های مردمی ویا مقاومت ضدتروریستی است که با یک نوع پیچیدگی ناشناخته زمانی اکمال و اما در کل بر ضد آن سبوتاز صورت می‌گیرد.

### چگونگی خلع سلاح:

در جریان سال‌های ۲۰۰۳-۲۰۰۶ که روند مشکوک خلع سلاح در ساحات خاص به جدیت تعقیب می‌گردید، در کنار آن برنامه مسلح‌سازی (ملیشه‌سازی) بنابه وخامت اوضاع هم از سر گرفته شد. از آنجاییکه نیروهای جهادی ظاهر در راس اقتدار سیاسی قرار داشتند، برنامه توزیع اسلحه، فقط درون نیروهای وابسته به جنبش‌های جهادی و آن هم به ویژه در جنوب، شمال شرق ...

در کشورهای نامشعور و فاقد امنیت، مردم پیش از آنکه از دکان کارشان به خانه برگردند ویا پیش از آنکه به بستر خواب شان بروند، دروازه‌ها را می‌بندند. اما بسیار دیده شده که چوکی‌دار خائن و فریبکار ویا مهمان نمک‌نشناس، پس از آنکه مردم به خواب رفته اند، دروازه‌ها را به روی رهنزان و هم‌بیمانان شان باز کرده اند. مردم افغانستان که از این ناحیه صدمات جبران‌ناپذیری خورده اند، برای این‌گونه خائنان در امثال و حکم ویا کلمات قصار و وجیزه‌های شان نموده‌ای زیاد دارند. مار در آستین، هم دزد هم خبرگیر قریه، با چوپان پتیر ویا گرگ دنبه، از جمله مواد فولکلور و تاریخی است که در فرهنگ عامیانه‌ی مردم ما نموده‌ای فراوان دارد. اما در غرب این‌گونه عمال نفوذی دشمن را به ویژه پس از جنگ دوم جهانی، ستون پنجم می‌نامند. ضرورت است، پیش از اینکه به سبک کار ستون پنجم در کشور بپردازیم، درنگ کوتاهی بر چگونگی توسعه‌ی تروریسم و پیوند آن با خلع سلاح، مختصر تماس گرفته شود.

اوضاع کنونی نشان می‌دهد که تروریسم و ناامنی به اشکال مختلف ویا به نام و عنوانی گونه‌گون در تمام کشور توسعه یافته است. در مقابل جنبش‌های خودجوش ضدتروریسم و هراس‌افگنی که دولت زیر عنوان خیزش مردمی از آن تعریف می‌نماید، هم سرتاسری و همگانی گردیده است.



### بهرام آموئیایی

در حالی که رسانه‌ها از زبان سخنگویان حکومتی خبر راه‌اندازی عملیات‌های نظامی در شماری از مناطق ناامن را نشر می‌کنند، مردم محل در تماس با رسانه‌ها می‌گویند، نیروهای امنیتی هیچ عملیات کارساز و مهمی را برای بیرون‌راندن طالبان و یا داعش از مناطق آنها انجام نداده اند و صرف گهگاهی صدای شلیک جنگ‌افزارهای خفیف را می‌شنوند که بعد سکوت حکمفرما می‌شود. خوب، مردم محل راست می‌گویند یا مقام‌های امنیتی؟ دروغ گاهی می‌تواند دلچسب و تأثیرگذار باشد و مردم را برای رسیدن به یک هدف کلان سیاسی بسیج کند؛ اما دولت افغانستان بی‌کفایت‌تر از آن است که بتواند استراتژی دروغ‌پراکنی قابل قبول برای مدیریت ذهن شهروندان‌اش ایجاد کند.

## پلان داعش برای حمله به مناطق هزاره‌نشین

### یک فرمانده سابق طالبان: "هزاره‌ها روزهای بدی را شاهد خواهند بود."

زبان‌های دری و پشتو را نمی‌فهمند." به گفته‌ی یکی از فرماندهان سابق طالبان که اطلاعات دقیق از جریبات منطقه دارد، "آن‌ها می‌خواهند در بهار سال آینده بر مناطق مرکزی خصوصاً ولسوالی‌های جاغوری، مالستان و ولایت غزنی و ارزگان خاص ولایت ارزگان حمله کنند. این منبع می‌گوید که افراد داعش در ولسوالی‌های گیلان، دای‌چوپان و ارغنداب آمادگی حمله بر مناطق مرکزی را گرفته اند و پلان دارند که با حمله‌ی گسترده در بهار سال آینده از مناطق ولسوالی‌های جاغوری، مالستان و ارزگان خاص به دایکندی و بامیان رفته و از آن‌جا به سمت ولایت‌های سمنگان، سرپل و دیگر ولایت‌های شمالی افغانستان راه باز نمایند. وی می‌گوید: "این جنگ که پائانش را هیچ کسی نمی‌داند، تازه در حال شروع شدن است. فعلن این جنگ در منطقه‌ی ما است، ولی از بهار سال آینده سر هزاره‌ها هم می‌آید، آن‌ها روزهای بدی را شاهد خواهند بود." یک منبع حکومتی از ولایت غزنی نیز می‌گوید که هدف اصلی تجمع افراد داعش در ولسوالی‌های دای‌چوپان، گیلان و ارغنداب، حمله بر مناطق مرکزی و بازکردن دهلیز عبور و مرور و قاچاق و ترانزیت تریاک از جنوب به شمال کشور از طریق مناطق مرکزی می‌باشد. وی می‌افزاید، افراد داعش در این مناطق به مراتب بیشتر و مجهزتر از افراد این گروه در شرق کشور می‌باشند. یک منبع دیگر می‌گوید که حضور و درگیری‌های داعش در شرق کشور خصوصاً ننگرهار و سر و صداهایی که ایجاد می‌کند، همه در حقیقت مصروف‌کردن و منحرف‌کردن افکار عمومی و توجه دولت از نیروی اصلی‌ی است که در مناطق غزنی و زابل مستقر شده اند.

برخی موارد پرچم‌های سیاه آن‌ها دیده شده است. یک منبع دیگر از ولایت زابل می‌گوید که افراد داعش به شکل گروهی و حتا کالونی به راحتی در مناطق تحت کنترل طالبان گشت و گذار می‌کنند. به باور این منبع، داعش از طریق توزیع پول فرماندهان طالبان، بزرگان محلی و مردم محل را تطمع می‌کند و راه عبور و مرور خود را بدون هیچ‌گونه مزاحمتی در این مناطق باز می‌نماید. یک منبع دولتی از ولایت غزنی می‌گوید: "این گروه‌ها در ابتدا می‌خواستند در ولسوالی‌های قره‌باغ و اندر غزنی جابجا شوند؛ اما چون در این دو ولسوالی نیروهای امنیتی زیاد اند و از ترس اینکه با نیروهای امنیتی درگیر شوند، به ولسوالی‌های گیلان، دای‌چوپان و اندر رفتند." هزاران جنگجوی داعش در این مناطق جابجا شده و پلان دارند که در بهار سال آینده با حمله گسترده بر مناطق مرکزی، راه خود را از مسیر ولایت‌های مرکزی به سمت شمال کشور باز نمایند. افراد این گروه در ولسوالی‌های گیلان و ولایت غزنی و ولسوالی‌های ارغنداب، دای‌چوپان و میزان ولایت زابل در قالب خانواده‌های بیجاشده‌ی اوزبیک، چچینی و اونیوری جابجا شده اند و از طریق توزیع پول به بزرگان محلی و توزیع مواد غذایی در میان مردم، با مردمان محل رابطه‌ی خوب برقرار کرده اند. به گفته‌ی یکی از بزرگان قومی ولسوالی گیلان، "آن‌ها با هیچ گروهی خود را درگیر نمی‌کنند و از هرگونه برخورد و حرکتی که باعث جلب توجه مردم و افکار عمومی به آن‌ها شود، خودداری می‌کنند. آن‌ها آرام در خانه‌های خود هستند، همیشه مسلح می‌گردند و به کسی کار نمی‌گیرند. به گفته‌ی باشندگان محل بیشتر آن‌ها به زبان‌های بیگانه حرف می‌زنند و

بزرگان قومی، صدها خانواده در ولسوالی‌های دای‌چوپان و ارغنداب ولایت زابل مستقر شده اند، وی می‌گوید: "از ۳۰۰ خانه اوزبیک به ۱۰۰۰ خانه افزایش یافته است." یکی از باشندگان ولسوالی گیلان می‌گوید: "افراد و خانواده‌های خارجی خیلی پولدار اند آنان از ساکنان منطقه گاو و گوسفند می‌خرند و برای تأمین مواد غذایی و وسایل مورد ضرورت‌شان پول‌های زیادی می‌پردازند و حتا گاهی برای مردم محل نیز مواد غذایی توزیع می‌کنند." اطلاعاتی که به خبرگزاری مرکزی رسیده نشان می‌دهد که این گروه در ولسوالی‌های جاغوری، مالستان و اجرستان نیز ریشه دوانده و برخی از افراد و حلقه‌ها از این سه ولسوالی نیز با داعش در ارتباط هستند. آنان به شکل پنهانی در میان مردم تبلیغ و سربازگیری می‌کنند. این افراد از کویته حرکت و با عبور از مرز بدنی (آبادینی) در قریه‌ی "برج جنگی" ولسوالی نوبهار ولایت زابل وارد افغانستان می‌شوند. از آنجا به منطقه‌ی "خان قلا" رفته و سپس از مسیر قریه‌ی "ادیزی" به قریه‌ی "پوتی" ولسوالی نوبهار ولایت زابل می‌روند و از قریه‌ی پوتی از مسیر قریه‌های "سینزی" و "زالی" ولسوالی نوبهار به منطقه‌ی "انگو" و "کلاخان" و "زرین‌خیل" ولسوالی ناهه ولایت غزنی می‌رسند و در حال حاضر مرکزیت اصلی داعش در منطقه زرین‌خیل ولسوالی ناهه است و بیشتر فرماندهان و افراد مهم این گروه در همین قریه می‌باشند. یک منبع از ولایت زابل گفته است که بیشتر افراد این گروه در گیلان، دای‌چوپان و ارغنداب هستند، اما در ولسوالی‌های شینکی، شاه‌جوی و میزان ولایت زابل نیز دیده شده اند. این منبع می‌افزاید که آن‌ها خود را نشان نمی‌دهند که عضو داعش اند و از بلندکردن پرچم سیاه داعش، خودداری می‌کنند؛ ولی در

هزاران جنگجوی داعش در ولسوالی‌های مختلف غزنی و زابل جابجا گردیده و پلان حمله‌ی گسترده بر مناطق مرکزی را دارند. این نیروها می‌خواهند با حمله‌ی گسترده بر ولسوالی‌های جاغوری، مالستان و ارزگان خاص، مسیر رفت و آمد خود را از جنوب به سمت شمال کشور باز نمایند. اطلاعات و اسنادی که در اختیار خبرگزاری مرکزی قرار گرفته نشان می‌دهد که هزاران جنگجوی داعش با پول هنگفت و تجهیزات نظامی و لوجیستیکی پیشرفته از چندماه بدینسو در چندین ولسوالی غزنی و زابل جابجا گردیده اند. برخی مسئولان حکومتی، بزرگان محلی و شماری از مسئولان محلی گروه طالبان در مصاحبه با خبرگزاری مرکزی گفته اند که نیروهای داعش در ولسوالی‌های ناهه و گیلان غزنی و ولسوالی‌های دای‌چوپان، ارغنداب، میزان و نوبهار ولایت زابل جابجا گردیده اند و پلان دارند که در بهار آینده با حمله‌ی گسترده بر مناطق مرکزی، راه خود را به سمت شمال کشور باز نمایند. گفته می‌شود که این جنگجویان اغلب اوزبیک، اویغور و چچینی هستند که سابقه‌ی عضویت در شبکه‌های القاعده و حقانی را دارند و اکثر آن‌ها وابسته به گروه جندالله و تحریک اسلامی ازبکستان می‌باشند. تمام آن‌ها مسلح و بیشتر شان با خانواده‌های شان هستند. بخشی از این نیروها در ولایت‌های شرقی افغانستان از جمله ننگرهار، پکتیا و پکتیکا مستقر شده اند؛ اما بخش عمده‌ی آن‌ها از مرز بدنی (آبادینی) وارد ولایت‌های زابل و غزنی در جنوب افغانستان گردیده اند. محمد علی احمدی، معاون سابق والی غزنی می‌گوید: "در ابتدا تعداد آن‌ها در حدود ۵۰۰ تن برآورد شده بود، اما بعدن این رقم به ۵۰۰۰ تن افزایش یافته است." و به گفته‌ی یکی از

منبع: خبرگزاری مرکزی

تلخیص: صدای مردم

گپ مردم



## فساد بزرگ در "پنتاگون کوچک"

ب. آذری

سیگار یا اداره‌ی بازرسی امریکا برای افغانستان در تازه‌ترین گزارش‌اش از فساد تازه‌یی در ساختن تعمیر جدید وزارت دفاع، معروف به "پنتاگون کوچک" پرده برداشته است.

به اساس گزارش این اداره، بخش‌هایی از این ساختمان به گونه‌ی معیاری ساخته نشده و به این دلیل، در برابر زلزله و باران‌های پی در پی آسیب‌پذیر است. به نوشته‌ی سیگار، "پنتاگون کوچک" قرار بود در آغاز با هزینه‌ی ۴۹ میلیون دالر در جریان ۱۸ ماه ساخته شود، اما اعمار این ساختمان ۵ سال را در بر گرفته و در نهایت ۱۵۵ میلیون دالر روی آن هزینه شده است.

گزارش سیگار یک بار دیگر پرونده‌ی رسوایی‌های بی‌پایان فسادهای میلیونی در دولت افغانستان را تازه کرده است؛ موضوعی که همه به آن عادت کرده اند و از این نظر، هر افشگری در زمینه‌ی فساد، حیرت و تعجب کسی را بر نمی‌انگیزد. سرکرده‌های ارشد فساد در دولت نیز با اطمینان کامل دست به حیف و میل‌های میلیونی می‌زنند و ترس و هراسی هم از آنچه ممکن است در آینده بر سرشان بیاید، به خود راه نمی‌دهند.

فسادهای گسترده در قراردادهای دولتی چیز تازه‌یی نیست و بارها از سوی نهادهای معتبر خارجی و داخلی افشا شده است، که افزون بر حلقه‌ی درونی حکومت، شرکت‌های پیمان‌کار خارجی و عوامل قدرتمند در دولت‌های کمک‌کننده به افغانستان نیز در آن نقش داشته اند. خارجی‌ها در آغاز کار با دادن قراردادهای کلان به پیمان‌کاران وابسته به مقام‌های بلندپایه‌ی دولت پیشین، زمینه‌ی بیشتر فساد را در این کشور فراهم کردند. اما یکی از عواملی که سبب شده تا مقام‌های فعلی دست‌ودلباز فساد کنند و ترس و نگرانی‌یی هم از افشا و دادگاهی‌شدن‌شان نداشته باشند، ناتوانی حکومت غنی-عبدالله در افشا و دادگاهی‌کردن مقام‌های فاسد پیشین و حضور شماری از این افراد در حکومت کنونی است. بارها از زبان مقام‌های پیشین دولتی شنیده شده که غنی و عبدالله جرئت محاکمه‌ی آنان را ندارند. حتی در موارد کمی هم که حکومت اشرف غنی سعی کرده برخی از این مقام‌ها را به دادگاه بکشاند، از سوی آنها تهدید به افشگری‌های جدی شده که عقب‌نشینی حکومت را در پی داشته است؛ فاکت قوی از فسادزگی هرچه بیشتر حکومت کنونی.

دولت افغانستان در اساس اراده‌ی سیاسی مبارزه با فساد را ندارد. دست‌کم فسادزگی حلقه‌های نزدیک به اشرف غنی این ادعا را ثابت می‌کند. با آنکه اشرف غنی ظاهر از تلاش‌ها برای مبارزه با فساد سخن می‌زند، گزارش‌هایی از واگذاری قراردادهای کلان به وابستگان نزدیک او نشر شده است که مردم را نسبت به قصد و اراده‌ی ارگ‌نشینان کابل در پیوند به مبارزه علیه فساد بدبین می‌سازد.

فساد در کنار گسترش فعالیت‌های نظامی طالبان و سایر گروه‌های تروریستی از تهدیدهای کلانی است که موجودیت حکومت کنونی را به شدت تهدید می‌کند.

# خبررسانی دولتی، تبلیغات بی‌مزه

از سواد بالایی برخوردار نیستند و در تلفظ برخی از واژه‌ها مشکل دارند.

رسانه‌های دولتی کمترین بیننده را در میان مردم دارند و دیگر کسی به عنوان رسانه‌های مرجع خبرهای موثق و قابل‌اعتماد به آنها نگاه نمی‌کند. چون این رسانه‌ها در خبررسانی به شدت غیرمعیاری و جانبدارانه عمل می‌کنند و بخش زیادی از واقعیت بد را که به سود دولت نیست، بازتاب نمی‌دهند.

سخنگویان حکومت که بازوی مهم تبلیغات دولت اند، گاهی با ابراز نظرهای گوناگون و متضاد نه تنها که نقش مفیدی در کار تبلیغاتی بازی نمی‌کنند، بلکه باعث سردرگمی و در نهایت بی‌اعتمادی مردم نسبت به کارکردهای حکومت می‌شوند؛ یکی از عوامل بی‌اعتبارسازی تبلیغات دولتی.

سخنگویان نهادهای امنیتی بدترین چهره‌ها در میان مردم شده اند و هر بار که آنها به صفحه‌ی تلویزیون ظاهر می‌شوند، مردم به آنها دشنام می‌فرستند. زمانی که تنش‌های انتخاباتی صبر و توان مردم را از آنها گرفته بود، سخنگویان و سایر مقام‌های کمیسیون‌های انتخاباتی که بیشتر از دیگران در رسانه‌ها دیده می‌شدند، به چهره‌های منفور در میان مردم مبدل شده بودند، حالا جای آنها را سخنگویان نهادهای امنیتی گرفته اند.

مردم یک روستای دورافتاده در یکی از ولایت‌های ناامن وقتی می‌بینند که طالبان با گذشت هر روز در روستاهای بیشتری مسلط می‌شوند، اما برعکس مرتب از زبان سخنگویان نهادهای امنیتی در رادیوها و تلویزیون‌ها می‌شنوند که طالبان در نتیجه‌ی عملیات‌های نظامی سرکوب و از محل رانده شده اند، چگونه می‌توانند به دولت و تبلیغات دولتی باور کنند؟ بارها دیده شده است که مردم با شنیدن اظهارنظرهای سخنگویان حکومت و مقام‌های دولتی، با این جمله که "تمام‌اش دروغ است" بی‌اعتمادی‌شان را نسبت به آنها نشان می‌دهند.

یکی از چالش‌هایی که همواره خبررسانی دولت را زیر پرسش برده و شک و تردیدها را نسبت به آن برمی‌انگیزد، نبود منبع مستقل است. نهادهای امنیتی

تبلیغات را "دستکاری اطلاعات" به سود دولت، حزب، نهاد یا گروهی از افراد خوانده اند که دروغ عنصر اساسی آن است. در هر تبلیغات بخشی از واقعیت به تصویر کشیده می‌شود، اما بیشتر مواقع این واقعیت به حدی تحریف و مسخ می‌شود که کمتر نقش اصلی را در کار تبلیغاتی بازی می‌کند. تبلیغات‌چی‌ها با آمیزه‌یی از واقعیت و دروغ سعی می‌کنند به اهداف مورد نظرشان دست یابند؛ اما این کار در دو حالت می‌تواند مؤثر باشد: نخست اینکه میزان واقعیت (بدان نظر تبلیغات‌گران) کم است و مدیران استراتژی دروغ مجبور اند در کارشان ماهرانه‌تر عمل کرده و با تکیه بر واقعیت‌های کمی که وجود دارد، مرز میان واقعیت و دروغ را از میان بردارند، به حدی که مخاطبان دروغ را واقعیت پنداشته و با تبلیغات‌چی‌ها هماهنگ شوند.

دو دیگر، تبلیغات‌چی‌ها با اتکا بر واقعیت بدی که گاهی نیاز به دروغ‌سازی را از میان می‌برد، تلاش می‌کنند مردم را پیرامون اهداف خودشان بسیج کنند.

حالت نخست به مهارت بلند و استراتژی‌سازی زیرکانه نیاز دارد که از عهده‌ی هر دم و دستگاهی بر نمی‌آید؛ اما حالت دومی ساده‌تر می‌باشد و با سازماندهی و هزینه‌ی اندک انجام‌شدنی است.

برخی از دولت‌ها و گروه‌های سیاسی به حدی بی‌کفایت اند که حتا با بهره‌برداری از حالت اخیر نیز نمی‌توانند کار تبلیغاتی خودشان را پیش ببرند و به این دلیل، مرتب از دشمنان نه‌چندان قدرتمند خود شکست می‌خورند. دولت افغانستان که همه ساله پول زیادی را در زمینه‌ی تبلیغات هزینه می‌کند، از جمله‌ی این گونه دولت‌ها است. مضمون و شکل پیام‌های تبلیغاتی دولت کابل به گونه‌یی است که کمتر مخاطب را جلب می‌کند و بیشتر مواقع مردم با تمسخر و بی‌تفاوتی به آن برخورد می‌نمایند. این پیام‌ها حتا مشکلات دستوری دارد و نویسندگان و خوانندگان آنها

**رسانه‌های دولتی کمترین بیننده را در میان مردم دارند و دیگر کسی به عنوان رسانه‌های مرجع خبرهای موثق و قابل‌اعتماد به آنها نگاه نمی‌کند. چون این رسانه‌ها در خبررسانی به شدت غیرمعیاری و جانبدارانه عمل می‌کنند و بخش زیادی از واقعیت بد را که به سود دولت نیست، بازتاب نمی‌دهند.**

**سخنگویان حکومت که بازوی مهم تبلیغات دولت اند، گاهی با ابراز نظرهای گوناگون و متضاد نه تنها که نقش مفیدی در کار تبلیغاتی بازی نمی‌کنند، بلکه باعث سردرگمی و در نهایت بی‌اعتمادی مردم نسبت به کارکردهای حکومت می‌شوند؛ یکی از عوامل بی‌اعتبارسازی تبلیغات دولتی.**

**سخنگویان نهادهای امنیتی بدترین چهره‌ها در میان مردم شده اند و هر بار که آنها به صفحه‌ی تلویزیون ظاهر می‌شوند، مردم به آنها دشنام می‌فرستند. زمانی که تنش‌های انتخاباتی صبر و توان مردم را از آنها گرفته بود، سخنگویان و سایر مقام‌های کمیسیون‌های انتخاباتی که بیشتر از دیگران در رسانه‌ها دیده می‌شدند، به چهره‌های منفور در میان مردم مبدل شده بودند، حالا جای آنها را سخنگویان نهادهای امنیتی گرفته اند.**

**مردم یک روستای دورافتاده در یکی از ولایت‌های ناامن وقتی می‌بینند که طالبان با گذشت هر روز در روستاهای بیشتری مسلط می‌شوند، اما برعکس مرتب از زبان سخنگویان نهادهای امنیتی در رادیوها و تلویزیون‌ها می‌شنوند که طالبان در نتیجه‌ی عملیات‌های نظامی سرکوب و از محل رانده شده اند، چگونه می‌توانند به دولت و تبلیغات دولتی باور کنند؟ بارها دیده شده است که مردم با شنیدن اظهارنظرهای سخنگویان حکومت و مقام‌های دولتی، با این جمله که "تمام‌اش دروغ است" بی‌اعتمادی‌شان را نسبت به آنها نشان می‌دهند.**

همه روزه با نشر خبرنامه‌ها از نتایج عملیات‌های نظامی‌شان به رسانه‌ها اطلاع می‌دهند که همیشه با این جمله‌ها آغاز می‌شود: "در اثر عملیات‌های نظامی در شماری از ولایت‌ها، در بیست‌و‌چهار ساعت گذشته ده‌ها تن از مخالفان مسلح کشته و ده‌ها تن دیگر زخمی شدند؛" "در نتیجه‌ی عملیات‌های پاکسازی در برخی از ولسوالی‌ها شمار زیادی از طالبان و افراد منسوب به داعش کشته و زخمی شدند و مناطق زیادی از وجود تروریست‌ها پاکسازی شد". اما این آمار و ارقام از سوی هیچ منبع مستقلی تایید نمی‌شود و مردم در بسیاری مواقع با شک و تردید به آنها نگاه می‌کنند؛ چون درستی و نادرستی این آمارها روشن نیست. به ویژه زمانی که فعالیت‌های نظامی طالبان و داعش با گذشت هر روز افزایش می‌یابد و برعکس دولت در موقعیت دفاعی و ضعیف قرار می‌گیرد، مردم بیشتر به درستی خبرهای دولتی شک می‌کنند.

در حالی که رسانه‌ها از زبان سخنگویان حکومتی خبر راه‌اندازی عملیات‌های نظامی در شماری از مناطق نامن را نشر می‌کنند، مردم محل در تماس با رسانه‌ها می‌گویند، نیروهای امنیتی هیچ عملیات کارساز و مهمی را برای بیرون‌راندن طالبان و یا داعش از مناطق آنها انجام نداده اند و صرف گهگاهی صدای شلیک جنگ‌افزارهای خفیف را می‌شنوند که بعد سکوت حکمفرما می‌شود. خوب، مردم محل راست می‌گویند یا مقام‌های امنیتی؟ دروغ گاهی می‌تواند دلچسب و تأثیرگذار باشد و مردم را برای رسیدن به یک هدف کلان سیاسی بسیج کند؛ اما دولت افغانستان بی‌کفایت‌تر از آن است که بتواند استراتژی دروغ‌پراگنی قابل قبول برای مدیریت ذهن شهروندان‌اش ایجاد کند. در شرایطی که گردش اطلاعات تقریباً آزاد است و رسانه‌های خصوصی و شبکه‌های اجتماعی بیشتر از رسانه‌های دولتی مورد اعتماد مردم اند، به سختی ممکن است که حکومت کابل با ضعف‌های زنده‌ی مدیریت‌اش بتواند استراتژی‌های مناسبی را برای جلوگیری از ریزش تبلیغاتی خود طرح‌ریزی کند.



## چگونگی کار ستون پنجم...

ویا به گونه‌ی اندک در شمال کشور و آن هم درون ملیت خاص و گذشته از آن فقط برای نیروهای وابسته به آن حلقات نیروهای جهادی ویا حلقات قابل اعتماد که متحد استراتژییک انگاشته می‌شد، صورت می‌گرفت. اینگونه روش توزیع سلاح که هیچ‌گاه معادله‌ی جنگ را به نفع دولت تغییر داده نمی‌تواند، نوعی اغفال نیز تلقی می‌شود.

روش چند بعدی اکمال:

جنبش‌های قبیلوی-بنیادگرا که در دوران جهاد زیر مدیریت جهان غرب اکمال و تجهیز گردیده بود، به ویژه پس از طرح برنامه‌ی آشتی ملی توسط رژیم بجا مانده از دوران اشغال هم از آن برنامه‌ی خود را اکمال و هم از طریق کانال‌های مربوط نیروهای سیاسی و جهادی‌اش، خود را اعاشه و اباطه ویا اکمال می‌نمود. این روند به ویژه پس از سقوط رژیم بجامانده از اشغال تقویت گردیده و پس از تصرف دیپوهای سلاح نیروهای خاص مربوط به جنبش گویا جهادی تا دندان مسلح گردیدند. عصر امارت اسلامی که با خلع سلاح بسیاری از اقوام و ملیت‌ها آغاز و پایه‌های آن با کشتار و خلع سلاح استحکام می‌یافت، با خلع سلاح یک ملیت و با مسلح‌سازی ملیت دیگر خلاصه می‌گردد. در این مرحله بسیاری از ملیت‌ها آنچنان خلع‌سلاح گردیدند که دیگر اصلن در طول تاریخ زندگی شان نمی‌توانند قادر به امکانات دفاع از خود گردند.

این روند که با زیرکی توسط افراد مشخص در وزارت‌های امنیتی کشور مدیریت می‌گردید، بسیاری اقوام و ملیت‌ها را کاملن خلع سلاح و فاقد سیستم دفاع از خود ساخت، اما در کنار آن ملیشه‌سازی و آن هم در سمت‌های خاص ولی از ذخایر و دیپوهای ذخیره سلاح دولت، با هوشیاری ویژه رویدست گرفته شد.

تشدید نامنی در ساحات دیگر که با حمل و نقل مشکوک هوایی در سمت‌های آرام کشور دامن زده شد، پروژه‌ی ملیشه‌سازی را با رویکرد دیگر در این مناطق مواجه ساخت. گزینه‌ی ملیشه‌سازی روی نیروهای تطبیق گردید، که در لحظات استراتژییک می‌توانست از منافع همان افراد

## نامه‌ی یک شهروند به صدای...

می‌شود که امضای موافقت‌نامه‌ها و تعهدات گویا استراتژییک ظاهرسازی ویا ترفند بیش نبوده، ثبات سیاسی و تامین عدالت همانند دسترسی به سراب می‌ماند، و صلح و امنیت به یک ارمان رویایی اما دست‌نارس مبدل شده است. کشوری در منطقه وجود ندارد که دست‌نگرهای آن به نفع وی جنگ نیابتی را در افغانستان به راه نینداخته باشد. کمتر سیاست‌گری را در این سرزمین می‌توان یافت که بدون پشت‌گرمی قدرت‌های برون، بر مبنای منافع ملی ساکنان این دیار بدبخت به سیاست و بازی سیاسی روی آورده باشد. در این سرزمین در کنار ورود کالا از برون، کالای سیاست هم بازاربایی و کواردینات بازار آن مشخص می‌شود. در این جغرافیا جرمی بزرگ‌تر از انسانی اندیشیدن، ترقی‌خواهی ویا اخلاقی اندیشیدن وجود ندارد. قدرتمندی نیست که برای متهمان به آن جرایم، زندانی نداشته، تروریست را نپروریده، هزینه‌ی را برای تعقیب اندیشه‌های انسانی، در کیسه نیندوخته ویا در صد پروردن داره‌های آدم‌کش نباشد.

جنگ اشباح در این کشور به عینیت جریان داشته و از میان بی‌دست‌وپاترین ساکنان این مرز و بوم که نه دست ستیز و نه پای گریز دارند، بیشترین قربانی را می‌گیرد. داستان جان‌سوز مادران زنده در شهر و روستای این کشور، قصه‌ی غم‌انگیز عزیزان از دست رفته، اما بی‌گناه شان است.

قلب بدون جراحت و داغ در این بیدادگاه نایاب است. مدت قریب به چهل سال است، که عزاداری و ماتم، تابوت‌سازی و جنازه کشیدن به یک فرهنگ روزمره ساکنان این بیدادگاه مبدل گردیده، با تغییر نظام‌ها فقط شیوه‌ی کشتار و سلاخی تغییر چهره داده و به گونه‌ی اسفناک به انواع بی‌رحمی و جنایت‌های هولناک مبدل گردیده است. ۳۸ سال پیش انسان دردمند این وطن، در زیر خاک پولیگون زنده، زنده گور

خاص حمایت و به شکل ستون پنجم در جریان تغییرات غیرمترقبه در خدمت آنان قرار گیرد.

اینگونه مسلح‌سازی که با احتیاط تمام و اما به شکل ایجاد گروه‌های کوچک و نمایشی ویا غیرتاثیرگذار روی وضعیت عمومی جنگ، تطبیق می‌گردید، با خصلت محلی و امکانات محدود که در اختیار آنان قرار داده می‌شد، نمی‌توانست هم‌اورد مخالفان نیرومند و سازمان یافته تلقی گردد. این نیروها به اصطلاح در جریان یک چپه‌گرمک کشتار گردیده و امکانات آن هم در دست مخالفان قرار می‌گرفت. بهترین مثال در این مورد حوادث از نوع جلریز و ولسوالی‌های گیلان و خاکیران ولایت زابل ویا صدها پوسته و پایگاه بدون امکانات ملیشه‌های محلی در ولایت بدخشان، قندز، ارزگان و غزنی است که با یک رویا رویی چندساعته بنابه عدم حمایت از مرکز، توسط مخالفان مسلح کشتار ویا غارت گردیده است.

این روند شکل دیگر مسلح‌سازی مخالفان و خلع سلاح مردم و کشتار توسط ستون پنجم است که به گونه‌ی آگاهانه و با برنامه در ساحات وسیع از کشور تطبیق گردیده ویا تاکنون هم در حال تطبیق قرار دارد.

اشکال پیچیده‌ی دیگر، مسلح‌سازی مخالفان، اکمال و تجهیز قرارگاه‌ها، مراکز ولسوالی‌ها و حتا ولایات کشور است که به گونه‌ی رموز ولی بابرنامه منظم و اما غیرقابل تصور در ساحات خاص و استراتژییک تطبیق می‌گردد.

این گونه اکمال در مناطقی صورت می‌گیرد که امکانات سقوط آن در دست مخالفان حتمی و قطعی به نظر می‌رسد. دولت ظاهرن با اکمال آن مراکز روحیه‌ی عمومی را پاسخ مثبت گفته ولی در جریان تهاجم ویا آغاز تهاجم قوت‌های مخالفان شخصیت‌های مرکزی و فرماندهان مورد اعتماد ویا مدیران جنگ علیه مخالفان را از منطقه کشیده و منطقه را آگاهانه پس از کشیدن آن افراد، فاقد مدیریت جنگ ساخته و زمینه را به شکل زیرکانه برای دشمن مساعد می‌سازد.

در این صورت مقاومت‌های بدون مرکز به زودی توسط مخالفان نابود گردیده و پس از کشتار و غارت همه آن امکانات به دست مخالفان قرار می‌گیرد. بهترین مثال در این

مورد اکمال ولایت قندز ولسوالی‌های بدخشان، قندز ویا تخار است که در خزان سال جاری همه هموطنان شاهد آن بودند. از آنجاییکه مقدار امکانات برای مقاومت و پایداری از درون قرارگاه‌ها توسط ستون پنجم در اختیار مخالفان قرار داده می‌شود. ختم مرمی و مهمات، مواد سوخت، اعاشه و اباطه و غیره برای دشمن مشخص بوده و پس از چند بازی و مانور جنگی و اطمینان از ختم آن با یک یورش چند صد نفره، مخالفان می‌تواند به دیپوهای مهمات بدون سلاح ویا سلاح بدون مهمات ویا وسایط بدون موادسوخت دست یافته و برای مدت مدید از لحاظ اکمالات جنگی و اعاشه خود را اکمال نماید. این شیوه به ویژه در خزان و تابستان سال جاری در جنوب کشور ویا شمال کشور بار بار تجربه و تکرار گردیده است.

شیوه دیگر اکمال ویا روش کار ستون پنجم، ظاهرن اعزام شخصیت‌ها و افراد تاثیرگذار نظامی ویا شخصیت‌های سیاسی-نظامی غرض سرکوب مخالفان در مناطق زادگاهی ویا نواحی جنگی است.

در این روش و ظاهرسازی طوری وانمود می‌شود که دولت یک دست طرفدار سرکوب ویا نابودی مخالفان بوده و می‌خواهد مخالفان را با فرستادن افراد تاثیرگذار غرض مدیریت جنگ از صحنه حذف نماید. در این روش در عین حال که اعزام افراد و حتا انتقال مهمات و ابزار جنگ هم صورت می‌گیرد، سیواتژ و فشار غیرمرمی هم از مرکز روی آن افراد برنامه‌ریزی می‌گردد. افراد مورد اعتماد به مرکز زمانی که جنگ را آغاز می‌نماید، یکبار در نقاط حساس و استراتژییک به قلت مواد و آذوقه ویا مواد سوخت و وسایط مواجه گردیده و ناگزیر به ترک میدان جنگ می‌شوند.

در روش دیگر، در برخی موارد زمانی که سرنوشت جنگ به دقیقه‌ی نود می‌رسد و هر آن امکان تصفیه منطقه از وجود مخالفان قطعی می‌گردد، فرمان توقف جنگ ویا عقب‌گرد از مرکز صادر و قضیه همچنان به نفع مخالفان لاینحل و پایدار باقی می‌ماند. این شیوه کار عمدت‌ن در ولایت زابل در جنوب و قندز در شمال در جریان حوت سال گذشته پس گروگان‌گیری از ۳۱ نفر و خزان سال جاری در فاریاب و قندز چندین بار تکرار گردیده و هم‌اکنون این بازی در ولایات بغلان و هلمند و غیره به گونه‌ی دیگر تطبیق می‌شود.

در تاریخ فرهنگ و معارف هیچ کشوری پیشینه ندارد که یک انسان فاقد سواد، بدون آنکه اندک سواد ابتدایی داشته باشد، از چندین دانشگاه سند داشته و بر مبنای مشروعیت آن بر گرده‌ی مردم سوار باشد.

روزی یکی از روسای دوره ثانوی معارف شهر کابل به نگارنده گفت، به امر یک وزیر ناچار شدم برای بیش از چندصد نفر بی‌سواد شهادتنامه صنف دوازدهم صادر نمایم! آری در این سرزمین در یک چشم بهم‌زدن یک ملای کم‌سواد امیر امارت شهر می‌گردد، چورپه قومندانی به رتبه رئیس مجلس ملی ویا سنا می‌رسد و یک کمپودر بازار پس از یک ساعت صاحب سند داکتر طب می‌گردد و یک چورپه کاتب دیگر به مقام وزارت و سفارت می‌رسد. حاضرپاش و پیش‌خدمت فلان فرد، به رتبه‌ی قومندانی شهر می‌رسد، دللق میزبایی، رئیس اداره ویا آمر یک شعبه می‌شود.

دیگر از این وادی موضوع اهلیت، شایستگی، لیاقت، وطن‌دوستی، احساس و انسانیت همه کرامات و شئونات انسانی رخت بر بسته و هر آن ممکن است، بی‌سر و پای دیگری به صاحبان اقتدار بی‌سرحد مبدل گردیده و اسباب مصیبت بزرگ‌تر از این گردد.

در سوی پرده‌ی دیگر این غمکده، یکی در جستجوی راه فرار است، آن دیگری با پای برهنه در خارستان فراه و بکواه پشت شتر می‌دود، دیگری به جای نان، علف می‌خورد و رویای جز دسترسی به یک سرپناه گلین ندارد. اما مقامات فاسد، این جامعه‌ی محروم را جز نوکر و پایدو چیز بیشتر از آن نمی‌داند و ترقی و رفاه آن مردم را زوال قدرت شان پنداشته و آگاهی و بیداری را اسباب مذلت شان می‌شمارند.

از شما هم‌وطنان درد دیده می‌پرسم، این مصیبت تا کی ادامه می‌یابد ویا نسل‌های پس از این هم ناچار به تحمل این درد است؟

## برگی از تاریخ

### ۲۶ دلو، از نگاه تاریخ

"سرانجام روز موعود فرا رسید، یک صدوبیست هزار جنرال، افسر و سرباز قشون سرخ پس از تقریبن نه سال اقامت در افغانستان به تاریخ ۱۵ فبروری ۱۹۸۹ افغانستان را ترک گفتند، و آخرین فرد آن‌ها جنرال بوریس گروموف قومندان عمومی اردوی ۴۰ به تاریخ ۱۶ فبروری پل دوستی حیرتان را عبور کرد، در نیمه‌ی پل بوریس گروموف پسر جوانش را ملاقات کرد، هر دوی آن‌ها در حال پیاده پل دوستی را عبور کردند. با رفتن وی خروج نیروهای شوروی که از هفته‌ها و ماه‌ها بدینسو ادامه داشت تکمیل گردید. معلوم نیست هنگام عبور از فراز رود آمو، جنرال گروموف به چه می‌اندیشید؛ به افغانستان تنها و ویرانه، به نخلستان‌ها، تاکستان‌ها و کشتزارهای سوخته و نیم‌سوخته، به کوه‌ها، تپه‌ها و ماهورهای به خون نشسته، به منازل و کلبه‌های متروک و تخریب شده، به کشتزارهای پر از ماین، رودخانه‌های پر از فلز و جاده‌های مملو از تانک‌ها و موترهای سوخته و حریق شده، به میلیون‌ها مهاجر و هزاران نفر معلول و قربانی بی‌رحمانه‌ی شرابپل‌ها و بم‌ها، به کشور بریاد رفته و یا به انجام پیروزمندانانه‌ی یک وظیفه‌ی نظامی و انترناسیونالیستی؟ شاید هم در فکر سردوشی‌های جدید و ستاره‌های تازه و تازه‌تر بود.

بلی، نه سال گذشته بود، نه سال که به نظر نمی‌رسید پایانی داشته باشد. نه سال طولانی برابر با ابدیت! نه سالیکه در حدود یک میلیون سرباز شوروی با آمدن و رفتن و جا عوض‌کردن خویش در افغانستان، هزاران خاطره‌ی دردناک با خود به ارمان بردند. در جریان این سال‌ها بیشتر از ۱۵۰۰۰ نفر این قشون به خاک و خون کشانیده شدند. بیشتر از چهل هزار نفر زخمی و معیوب گردیدند و هزاران نفر اسیر و لادرک شدند. نه سالیکه مصارف جنگی آن به ۷۰ بلیون دالر بالغ گردید. ۷۰ بلیون دالر که بیشتر از ۲۵فیصد عواید خالص شوروی بود.

اردوی شوروی بدون تردید قوی و نیرومند بود و در هیچ جنگی عقب ننشست. اما تحلیل می‌رفت، به ستوه آمده بود. به گونه‌ی روزافزونی قربانی می‌داد و اگر عقب‌نشینی نمی‌کرد، فرجام ناخوشایندی در انتظارش بود.

فرانتیر پوست نوشت: "به طور فشرده می‌توان گفت که تجاوز روس بر افغانستان نتیجه‌ی توطئه‌ی انگلستان بود، ۱۵ سال بعد وقتی که مجاهدین "بینی مسکو را خون کردند"، یعنی مسکو را شکست دادند، همین مجاهدین به نیروی تروریستی بین‌المللی تبدیل شدند و چنانکه عملیات خود را در سرک‌های امریکا رو بروی دفتر CIA انجام می‌دهند. یک افسر سی. آی. ای اعتراف می‌کند که سالیان ۱۹۷۰-۱۹۸۰ وقتی که امریکا بلیون‌ها دالر را برای حمایت مجاهدین می‌پرداخت، هیچ‌وقت پیش‌بین بوده نمی‌توانست که روزی همین نیرو علیه امریکا بر می‌خیزد، در فکر هیچ یکی از تحلیل‌گران نظامی و سیاسی امریکا خطور نکرده بود، ولی شاید استخبارات انگلیس این مطلب را می‌فهمید، زیرا تقریبن بیش از ۲۰۰ سال با افغانستان در جریان بازی بزرگ در تماس بود. بنابر این انگلیس ترجیح داده بود که امریکا را جلو بیندازد."

به گمان اغلب که ربایندگان اصلی جنگ افغانستان همانا امریکائیان بوده‌اند. آن‌ها بدین گونه انتقام ویتنام را گرفتند و شوروی‌ها را ذریعه‌ی چریک‌هایی که مورد پشتیبانی ایشان بود، معتوب و مقهور ساختند.

بازندگان اصلی این جنگ یقینن مردم افغانستان بوده‌اند، این کاشانه‌های ایشان بود که مملو از مخروبه‌ها و آجر شد. این سرزمین‌ها و کشتزارهای آن‌ها بوده که سوخته، لم یزرع و میلیون‌ها ماین در آن فرش گردیده‌اند و سرانجام، این شوهران، پدران و پسران آنها بوده که در چنان یک جنگی که باید ربوده می‌شد، کشته شدند."

منبع: اردو و سیاست، نوشته‌ی سترجنرال محمد نبی عظیمی، جلد اول و دوم، چاپ سوم، ۱۳۷۸، پشاور: میوند، ص ۳۶۸-۳۷۱



**مدیر مسئول**  
عبدالخالق آزاد  
شماره‌ی تماس: ۰۷۹۸۵۷۷۸۰۸  
**سر دبیر**  
بهرام آذری آمونیاپی  
شماره‌ی تماس: ۰۷۰۰۷۵۷۸۸۲  
ایمیل: [amoniaee@gmail.com](mailto:amoniaee@gmail.com)  
**زیر نظر شورای نویسندگان**

• "صدای مردم افغانستان"، از ارسال نوشته‌های خوب شما استقبال می‌کند.  
• تنها "گپ مردم" بازتاب‌دهنده‌ی موضع‌گیری رسمی نشریه است و مسئولیت نوشته‌های دیگر به عهده‌ی نویسندگان آن می‌باشد.  
• اداری نشریه در ویرایش، نشر و یا عدم نشر نوشته‌ها دست باز دارد.

پست الکترونیک: [sadaaym@gmail.com](mailto:sadaaym@gmail.com)  
فیس‌بوک: <https://www.facebook.com/sadaaym>  
آدرس دفتر: کابل، کارته ۳، سرک شش، نزدیک ریاست پاسپورت

شماره‌ی ۷۲ | سال دوم، یکشنبه، ۲ حوت ۱۳۹۴ هجری خورشیدی، ۲۱ فبروری ۲۰۱۶ میلادی

# داستان صد سال قتل عام

## شرایط تاریخی هزاره‌ها در تاریخ معاصر افغانستان

کردند. از این میان حدود ۹۰ درصد هزاره‌های دای‌چوپان، دایه، پولاد، اجرستان، چوره، ارزگان، زاولی، پهلوان، بوباش، بوبیک، سلطان احمد، شویی، شیره و مینه‌شین نابود شدند." (۳)

عبدالرحمن برای افرادی که در سرکوب و نابودی هزاره‌ها اشتراک می‌کردند، سرزمین و سایر مال و دارایی هزاره‌ها را هدیه می‌کرد. کوچی‌ها که خود نماد تبعیض حکومت‌های افغانستان در برابر هزاره‌ها است، به‌خاطر سرزمین‌ها و چراگاه‌های وسیع هزاره‌جات بیشتر از دیگر نیروها در سرکوب انسان هزاره و تاراج هزاره‌جات تمایل داشتند. تیمورخانوف در کتابش "تاریخ ملی هزاره" از دستور جنگ، تاراج هزاره‌جات از سوی عبدالرحمن و علت تمایل کوچی‌ها در تاراج هزاره‌جات و گرفتن سرزمین‌های آنان چنین می‌نویسد: "امیر کابل جهاد مقدس در برابر هزاره‌ها را اعلام کرد، برای اشخاصی که در جنگ علیه هزاره‌ها شرکت می‌کنند، مال و دارایی هزاره‌ها به حیث جایزه داده می‌شود و زن‌ها و اطفال هزاره‌ها اسیر و به برده تبدیل شدند." کوچی‌ها با علاقه‌ی فراوان دستور امیر را گوش کرده و گروه‌گروه در جنگ علیه هزاره‌ها اشتراک کردند؛ علت این اشتیاق و بی‌تابی در تاراج هزاره‌جات، موجودیت زمین‌های سرسبز و چراگاه‌های وسیع در هزاره‌جات بود." (۴)

تا امروز این نماد تبعیض (کوچی‌ها) و از سویی دیگر این شیوه‌ی زندگی بدوی در افغانستان وجود دارد و دولت‌ها به عنوان عقبه سیاسی از این شیوه زندگی و نماد تبعیض استفاده کرده است. آن‌هایی که هنوز زمین شان را از دست نداده بودند، بنا به فرمان امیرعبدالرحمن، مجبور شدند تا مالیات بسیار سنگین بپردازند که بسیار بیشتر از عواید سالیانه‌ی آنان بود. به این ترتیب، کسانی که قادر به پرداخت این مالیات سنگین و کمرشکن نبودند، مجبور شدند زمین‌های خود را رها کنند تا بخاطر قصور در پرداخت مالیات کشته نشوند. بیشتر زمین‌های هزاره‌ها، در سال‌های ۱۸۹۲-۹۳، بعد از یک قتل عام گسترده، توسط امیر عبدالرحمان (۱۸۸۹-۱۹۰۱)، تصرف و به قبایل پشتون واگذار شده است. این قبایل، که کوچی بودند به یاری امیرعبدالرحمن شتافتند و بعد از یک قتل عام و غارت گسترده، این زمین‌ها را به عنوان پاداش دریافت کردند.

توجیه رسمی دولت وقت در نسل‌کشی هزاره‌ها این بود که آن‌ها قوم یاغی و سرکش هستند. اما اسناد و شواهد تاریخی از جمله سراج‌التواریخ و تاج‌التواریخ نشان می‌دهد که عمل آن‌چه همه‌ی پشتون‌های دو سوی مرز افغانستان و پاکستان کنونی را به کشتار هزاره‌ها تشویق می‌کردند و نیت خود عبدالرحمن را از سرکوب و قتل عام هزاره‌ها را می‌شود چنین فهرست کرد: سرکوب، آوارگی هزاره‌ها، تصرف سرزمین‌های آنها و تخلیه هزاره‌جات از هزاره‌ها.

چنانچه بعد از سرکوب خود عبدالرحمن افتخار می‌کرد که "نادرشاه افشار توانست بر هزاره‌ها تسلط یابد و تنها من بودم که آن‌ها را مطیع ساختم." (۵)

از میان جمعیت هزاره‌ها، آنانی که زنده ماندند به غلامی گرفته شدند و در بازارهای کابل تا دهلی به فروش رسیدند تا از یکطرف نسل هزاره‌ها از افغانستان منقطع شود و از طرف دیگر با فروش آن‌ها عایدی به خزانه‌ی دولت برسد. وقتی دسته‌های بزرگ هزاره‌های برده به بازارهای هند برتانیایی رسید، دو روزنامه‌ی وقت هندی در شهر کلکته، این واقعه را چنین گزارش داده است: "امیر افغانستان (عبدالرحمن) ده هزار زندانی هزاره را به عنوان برده فروخت تا هزینه‌های جنگ را پرداخت کند." (۶) همین خبر در DAILY PUBLIC LEDGER در تاریخ ۱۹ اکتبر ۱۸۹۳ نیز نشر شده است: "امیر افغانستان، ده هزار تن را که توسط سربازانش در جریان قیام طوایف هزاره دستگیر شده بودند، به عنوان برده فروخت." (۷)

ازبیک‌ها جنگید. اما جنگ او در هزاره‌جات، در مرکز افغانستان، کاملاً با دیگر جنگ‌هایش متفاوت بود؛ او در لشکرکشی خود به هزاره‌جات، به دنبال الحاق هزاره‌جات به حکومت کابل نبود، بلکه عمل می‌خواست تا با نسل‌کشی و غارت زمین‌های قوم هزاره، آنان را در افغانستان نابود کند.

برای اولین بار در زمان زمامداری امیرعبدالرحمن، با مشارکت دو جانبه امپراتوری بریتانیا و روسیه، مرزهای افغانستان تعیین شد. افغانستان که سرزمین چندقومی است، با تعیین خطوط مرزی، بسیاری اقوام ساکن افغانستان در دو سوی مرزها دو پاره شدند. پشتون‌ها در دو سوی مرز افغانستان و پاکستان تقسیم شدند. همین‌طور تاجیک‌ها، ازبیک‌ها و ترکمن‌ها در شمال همه از هم‌تباران شان جدا شدند. امیرعبدالرحمن که خود پشتون بود، حاضر نبود شاهد جدایی پشتون‌ها در دو کشور جداگانه باشد، هرچند برای او دو شقه‌شدن اقوام دیگر هیچ اهمیتی نداشت.

برای بازگرداندن پشتون‌ها از داخل مرزهای پاکستان، به افغانستان، او نیاز به سرزمینی داشت تا آن‌ها را اسکان‌گزین کند. نسل‌کشی هزاره‌ها و غضب زمین‌های آنان دقیقاً به همین خاطر صورت گرفت. به این صورت، امیرعبدالرحمن موفق شد، تعداد زیادی از پشتون‌های پاکستان را بر زمین‌های هزاره‌ها جابجا سازد.

گسترده‌گی این فاجعه غیرقابل تصور است. در جنگ امیرعبدالرحمان، هزاره‌ها به صورت تمام‌عیار و بی‌سابقه‌ی سرکوب و قربانی شدند. در زمان او هزاره‌ها بدترین سرکوب و تحقیر را تجربه کردند تا آنجای که هزاره بودن در افغانستان یک جرم تلقی شد. امیرعبدالرحمان می‌گفت: "هزاره‌ها طایفه‌ی زحمت‌کش و شجاع است، اگر این‌ها نبودند و کار پر زحمت را انجام نمی‌دادند، آن وقت مردم کابل مجبور بودند که مثل آلاخ (خر) بار حمل کنند" (۱). در زمان حاکمیت او صدها هزار انسان هزاره به بیرون از مرزهای افغانستان گریختند، و ده‌ها هزار انسان دیگر که اسیر شده بودند به عنوان برده در بازارهای کابل تا دهلی به فروش رسیدند. همه‌ی زمین‌های قابل کشت غضب شدند و به پشتون‌هایی داده شد که بسیاری شان از داخل مرزهای هند بریتانیایی (پاکستان کنونی) به این تاراج بزرگ دعوت شده بودند. زمین‌های بسیاری از هزاره‌ها گرفته شده و به کوچی‌ها و پشتون‌های جنوب و نوار مرزی واگذار شد. سید عسکر موسوی در کتابش بنام "تاریخ هزاره‌های افغانستان"، از سرزمین‌هایی نام می‌برد که عمده‌تن سرزمین‌های غضب‌شده‌ی هزاره‌ها بوده است: "برخی از بهترین نواحی زراعتی چون ارزگان، اجرستان، غور و دهرآوود از جمعیت هزاره‌ها تخلیه شده و کوچی‌های افغان جایگزین آن‌ها شدند" (۲). و به قول تیمورخانوف، "شواهد به وضوح نشان می‌دهد که نیمی از جمعیت هزاره‌ها یا از بین رفته و یا سرزمین‌های شان را ترک

برای اولین بار در زمان زمامداری امیرعبدالرحمن، با مشارکت دو جانبه امپراتوری بریتانیا و روسیه، مرزهای افغانستان تعیین شد. افغانستان که سرزمین چندقومی است، با تعیین خطوط مرزی، بسیاری اقوام ساکن افغانستان در دو سوی مرزها دو پاره شدند. پشتون‌ها در دو سوی مرز افغانستان و پاکستان تقسیم شدند. همین‌طور تاجیک‌ها، ازبیک‌ها و ترکمن‌ها در شمال از همه‌ی هم‌تباران شان جدا شدند. امیرعبدالرحمن که خود پشتون بود، حاضر نبود شاهد جدایی پشتون‌ها در دو کشور جداگانه باشد، هرچند برای او دو شقه‌شدن اقوام دیگر هیچ اهمیتی نداشت. برای بازگرداندن پشتون‌ها از داخل مرزهای پاکستان، به افغانستان، او نیاز به سرزمینی داشت تا آن‌ها را اسکان‌گزین کند. نسل‌کشی هزاره‌ها و غضب زمین‌های آنان دقیقاً به همین خاطر صورت گرفت. به این صورت، امیرعبدالرحمن موفق شد، تعداد زیادی از پشتون‌های پاکستان را بر زمین‌های هزاره‌ها جابجا سازد. گسترده‌گی این فاجعه غیرقابل تصور است. در جنگ امیرعبدالرحمان، هزاره‌ها به صورت تمام‌عیار و بی‌سابقه‌ی سرکوب و به شکل بی‌سابقه‌ترین نسل‌کشی در افغانستان قربانی شدند. در زمان او هزاره‌ها بدترین سرکوب و تحقیر را تجربه کردند تا آنجای که هزاره بودن در افغانستان یک جرم تلقی شد.

### نعمت الله "قربانی"

#### بخش نخست

افغانستان کشوری چندقومی است؛ در کنار چهار قوم بزرگ (پشتون، تاجیک، هزاره و ازبیک)، اقوام کوچک دیگر نیز در این کشور زندگی می‌کنند. اما بعد از تأسیس افغانستان کنونی، مناسبات اقوام پر از منازعه و درگیری بوده است. در این میان، شرایط تاریخی هزاره‌ها، بیش از همه، همراه با ستم سیستماتک و تبعیض گسترده بوده است.

در ۲۰۰ سال اخیر مرکز افغانستان، محل اصلی سکونت هزاره‌ها بوده است که هزاره‌جات (سرزمین هزاره‌ها) نامیده می‌شود. اما به گواهی مورخان، تا قبل از تأسیس افغانستان امروزی، سرزمین هزاره‌ها بسیار وسیع‌تر از این بوده است که شامل مناطق خوش آب و هوا و حاصل‌خیز می‌شد. اما امروزه قسمت اعظم آن مناطق پشتون‌نشین است و تنها هزاره‌جات امروزی برای هزاره‌ها باقی مانده است.

مرکز افغانستان، منطقه‌ی کوهستانی است که در اطراف دو رشته کوه بزرگ هندوکش و بابا واقع شده است. زمستان سرد و طولانی دارد و زمین زراعتی در آن بسیار ناچیز است. هزاره‌ها، که پیشه‌ی سنتی شان زراعت و مالداری است، در این سرزمین سخت و کم حاصل، هرگز نتوانسته اند مزه‌ی رفاه را بچشند.

سرزمین‌های از دست رفته، برای هزاره‌ها ملموس‌ترین نماد ستم تاریخی است. این سرزمین‌ها، بصورت روشن و انکارناپذیر، تاریخ ستم‌بار هزاره‌ها را روایت می‌کند. هزاره‌ها که از باشندگان کهن افغانستان هستند، تقریباً در تمامی دوره‌های تاریخی، از حقوق شهروندی برخوردار نبوده‌اند. دولت‌های افغانستان، نه تنها هرگز نخواستند اند که هزاره‌ها را از زندان جغرافیایی شان بیرون بکشند، بلکه در بیشتر دوره‌ها، سعی بر آن کرده‌اند که این زندان را تنگ و تنگ‌تر کنند. در بدترین دوره‌ها، همه‌ی توان دولت در جهت حذف و نسل‌کشی هزاره‌ها به کار رفته است. از این جهت، بدترین دوره‌ها برای هزاره‌ها، دوره‌ی حاکمیت امیرعبدالرحمن است و صد سال پس از آن، دوره‌ی طالبان که می‌خواستند یک بار دیگر هزاره‌ها را با قتل‌عام و کوچ اجباری وادار به ترک افغانستان کنند. طالبان بعد از تصرف شهرهای مختلف، چندین بار اقدام به کشتار دسته جمعی هزاره‌ها نمودند. بعد از تصرف بلخ (ولایتی در شمال افغانستان که جمعیت بزرگی از هزاره‌ها در آن ساکن اند) در سال ۱۹۹۸ ملا نیازی، یکی از فرماندهان طالبان در این شهر اعلان کرده بود که "هزاره‌ها باید افغانستان را ترک کنند و چون هیچ جایی برای رفتن ندارند، باید به گورستان برده شوند."

امیر عبدالرحمن، صد سال قبل زمانی به زمامداری کابل رسید که دولت مرکزی، توان کنترل بر همه گوشه‌های افغانستان را نداشت، او به حمایت تسلیحاتی و مالی برتانی، مصمم شد که افغانستان را یکپارچه کند تا دولت کابل بر همه‌ی مناطق حاکمیت داشته باشد. او به جنوب، به شرق و به شمال لشکرکشی کرد. در جنوب با غلجایی‌ها و شینواری‌ها جنگید که دو طایفه‌ی بزرگ پشتون هستند. در شرق با نورستانی‌ها جنگید که یک قوم مستقل اند. در شمال با تاجیک‌ها و

### نقد اجتماعی

## برشنا باید به توزیع عادلانه‌ی برق توجه کند!

### ک... شکر به فروغ

مقام‌های دولتی به تاریخ ۷ دلو اعلام کردند که گروه طالبان یک پایه‌ی برق حامل ۲۸۰ میگاوات برق را در دند شهاب‌الدین منهدم کرده است. این گروه چند روز پس از آن یک پایه برق دیگر را نیز منهدم کرده بود که در نتیجه‌ی آن، کابل یک ماه مکمل را در تاریکی سپری کرد.

مسئولان شرکت برشنا و مسئولان محلی ولایت بغلان در حالی از وصل شدن خط انتقال برق وارداتی ازبکستان به کابل خبر می‌دهند که جمعی از فعالان مدنی و شهروندان شهر کابل در اعتراض به تاریکی در کابل به خیابان‌ها ریخته و از رهبران "حکومت وحدت ملی" خواستند که کسانی را که در زیر معاهده‌ی دندغوری (تفاهم‌نامه‌ی میان مقامات دولتی و طالبان) امضا کرده‌اند، به محاکمه بکشاند. از سوی دیگر، آنان از مقام‌های بلندپایه‌ی حکومتی خواستند که هرچه زودتر به تاریکی کابل پایان دهند. این خواست‌ها درحالی صورت می‌گیرد که گلاب منگل، وزیر قبایل و سرحدات و یک تن از امضاکنندگان معاهده‌ی دندغوری، به ولایت هلمند رفته و گفته می‌شود که تصمیم امضای معاهده‌ی دیگری را با طالبان دارد.

در مدت یک ماه بی‌برقی، اکثریت شهروندان کابل در طول بیست و چهار ساعت برق را به چشم نمی‌دیدند، گاهی هم اگر که می‌آمد، در بعضی جاها دو ساعت، در بعضی جاها ده دقیقه و در بعضی ساحات تا دو یا سه روز برق اصل نمی‌آمد. درحالی که بسیاری از مقامات دولتی، کارمندان بلندپایه‌ی شرکت‌ها و اعضای پارلمان به طور بیست و چهار ساعته برق داشتند. از همین رو، بسیاری از شهروندان از روند توزیع ناعادلانه‌ی برق شکایت دارند.

نظر به گزارش سلام وندار، شهروندان کابل از اینکه در همسایگی شان یکی از مقامات بلندپایه برق دایمی داشته باشد و آنان از روشنایی بی‌بهره ماند، را بی‌عدالتی می‌دانند. اما وحیدالله توحیدی، سخنگوی شرکت برشنا می‌گوید که "آنان در تلاش توزیع یکسان برق به باشندگان کشور اند."

ناگفته نماند که یک ماه بی‌برقی، نه تنها برنامه‌ریزی‌های شخصی شهروندان، بلکه سرمایه‌گذاران کوچک، متوسط و کلان را نیز متضرر کرده است. بر بنیاد بررسی‌های اتاق تجارت و صنایع افغانستان، بیش از ۶۰۰ کارخانه‌ی تولیدی به دلیل بی‌برقی، از تولید باز مانده‌اند و مالکان این کارخانه‌ها روزانه بیش از یک میلیون دالر ضرر می‌کنند.

در کنار اینکه شهروندان افغانستان از توزیع ناعادلانه‌ی ثروت ملی، قدرت سیاسی، انکشاف نامتوازن رنج می‌برند، از توزیع ناعادلانه‌ی برق و دیگر خدمات دولتی نیز رنج می‌برند. دولت مکلف به تأمین خدمات اجتماعی، رفاه شهری و امکانات مورد نیاز شهروندان است. اگر دولت نتواند نیازمندی‌های عمده و اساسی مردمان کشور را تأمین کند، دیگر به چه دردی می‌خورد؟

جای شکی نیست که "حکومت وحدت ملی" نیز از جمله حکومت‌های الیگاری است که یک طیف خاصی از جامعه نه تنها بر اریکه‌ی قدرت تکیه زده‌اند، بلکه تمام ثروت، قدرت، خدمات و امکانات را نیز به نفع خود رقم می‌زنند. حقوق شهروندی، انکشاف متوازن، توسعه‌ی همه جانبه، دموکراسی، حقوق بشر، برابری و تساوی حقوق در این کشور فقط در قالب حرف و اوراق زیننه و خوش‌آیند است. اما از سوی دیگر، این بدین معنا نیست که ملت از این خیانت‌ها و نابرابری‌ها خبر نمی‌شوند و یا اینکه از این نوع خیانت‌ها و افزایش نابرابری‌ها استقبال می‌کنند. برعکس، اگر مسئولان "حکومت وحدت ملی" به این آناشیزم، نابرابری، بی‌مسئولیتی و شعاربازی‌ها پایان ندهند، ملت توان تحمل آنان را بیش از این نخواهند داشت.